تفصيل سفر مکه معظمه ( زادها الله شرفا )

رسول جعفريان

اين سفرنامه

سفرنامة حاضر، در ادامة حرکت سفرنامه نويسيِ حج در دوره قاجار است که توسط يکي ديگر از صاحب منصبان اين دولت نوشته شده و مسير او نيز درست مانند غالب افرادي که اين زمان از تهران به حج رفته اند، از طريق شمال ايران به سمت درياي سياه و از آنجا به استانبول و اسکندريه و کانال سوئز و سپس جده و بازگشت از همان طريق بوده است. اين سفرنامه به تفصيلِ سفرنامه هاي مفصّلِ اين دوره؛ مانند فرهاد ميرزا،‌ امين الدوله، ميرزا عبدالحسين خان افشار و ... نيست اما به رغم اختصار، حاوي نکات جالبي در بارة مسير راه و حرمين است.

نسخه اي از اين سفرنامه در 17 صفحه به شمارة 3899 در کتابخانة ملک نگهداري شده و در فهرست آن کتابخانه (ج3، ص366) معرفي شده است. نسخه اندکي بد خط و تصويري که در اختيار بنده قرار گرفت کم رنگ و رو بود. به همين جهت کلماتي ناخوانا ماند.

اين سفر در شعبان 1321 قمري آغاز شده و تا صفر 1322 به طول انجاميده است.

تاريخ پايان سفرنامه اولِ شهرصفرالمظفر 1323 (شايد:‌ 1322) است. علي القاعده يا بايد سال مذکور 1323 باشد يا اگر در 1322 است بايد اولِ آن نه، بلکه دست کم پس از روز پنجم باشد که روز ورود او به طهران است.

رسول جعفريان

15 محرم 1429

ميرزا محمود خان مدير الدوله

نويسندة اين سفرنامه ميرزا محمود خان مدير الدوله وزير لشکر برادر ميرزا احمد خان مشير السلطنه است که فرد اخير از رجال مشهور دولت قاجاري ، وزير داخله ، عدليه و ماليه بود . اما نويسندة ما سال ها در آذربايجان مشغول کار بوده و از اين حيث ، مظفرالدين شاه به وي اعتماد داشته است . درتهران از همان سال1314 که سال نخست سلطنت مظفرالدين شاه است ، توليت آستان قدس رضوي به وي سپرده شده و بعدها وزير لشکر شده است .

آنچه در ذيل در بارة وي خواهد آمد تقريباً همه برگرفته از « مرآت الوقايع » مظفري است که اشارات قابل توجهي به وي از سال 1314 تا 1322 دارد . بر اساس نخستين اطلاع موجود در اين کتاب ، در بارة اين شخص ، مدير الدوله در ذي حجة سال 1314 توليت آستان مقدس شده است .

ملک المورخين مي نويسد : « جناب ميرزا محمود خان مدير الدوله ، که از وزراي ديندار و خداترس و درست و امين و خير خواه ملت و دولت است ، به توليت آستانة مقدسة رضويه ـ سلام الله علي ساکنها ـ مفتخر شد . » . [ 168 ]

همو نوشته است : « در ماه جمادي الثانيه 1315 ، جناب ميرزا محمود خان مديرالدوله متولي باشيِ آستان مقدس ، که از وزراي ديندار وخداترس مملکت ايران است ، خدماتي شايان به توليت جليله نموده ؛ از جمله مبالغي آستانة مقدسه قرض پيدا کرده بود . مدير الدوله خرج را با دخل برابر کرده . . . گفتند مدير الدوله در آن سال ، دوازده هزار تومان حق التولية خود را تقديم مخارجات آستانة متبرکه نمود . [ 169 ]

بنا به نوشتة ملک المورخين ، وي در عشر سوم صفر 1318ق . به وزارت کشور منسوب شده و اين به پيشنهاد اتابک اعظم بوده است . [ 170 ]

از مقدمة همين سفرنامه بر مي‌آيد که وي در هنگام آغاز سفر ، وزير لشکر بوده ، اما شگفت آن است که عبدالحسين خان ملک المورخين نوشته است : در اول شهر ذي حجه 1322 مدير الدوله وزير لشکر از وزارت لشکر معزول شد . با اين که ميان نوکرهاي شاه مرد درست و ديندار و خدا ترس مي‌باشد و هيچ خلافي هم از او سر نزده است . [ 171 ] اين درست زماني است مديرالدوله درحج به سر مي‌برد . بنابراين ، بايد اشتباهي براي ملک المورخين رخ داده باشد . بسا اين مربوط به سال بعد باشد . همو دروقايع سال1320 نوشته است : « در عشر آخر رمضان ، پس از آن که امين الدوله از وزارت وظايف و اوقاف استعفا کرد ، شاه شغل او را به حاجي مدير الدوله داد . » . [ 172 ]

نويسندة در اين سفرنامه ، از پسرش ثقة‌ السلطنه ياد کرده و ملک المورخين هم ذيل رخدادهاي سال 1320 نوشته است : « ثقة السلطنة بن حاجي مدير الدوله ، وزير وظايف واوقاف به نيابت وظايف و اوقاف و استيفاي وظايف سربلند شد . » [ 173 ] شايد پسرِ ديگرِ او مشير نظام باشد که باز به نوشتة ملک المورخين در عشر دوم ذي قعده 1317 لشکر نويس باشي آذربايجان شده است . [ 174 ] اعزاز الدوله هم فرزند ديگر او بوده که در پايان با اشاره به مستقبلين از او ياد کرده است .

بدين ترتيب آشکار ‌مي شود که نويسنده از چهره‌هاي برجستة پايتخت بوده است . او افزون بر اشاراتي که در ابتداي سفرنامه و انتهاي آن ، در ديد و بازديد علما و سياسيون مهم پايتخت ؛ از جمله شيخ فضل الله نوري از خود دارد ، نامه اي هم از مظفرالدين شاه در پايان سفرنامه ، در بارة سوغاتي که براي او فرستاده ، آورده است .

شاه در اين يادداشت مي نويسد :

« مدير الدوله ! عريضة شما را ملاحظه نموديم . ان شاء‌الله حج شما قبول و دعاهايي که مي دانم قبلاً به ما کرده‌ايد مقبول است . حقيقتاً جاي شما در اين مدت در حضور خالي بود . ثقة السلطنه و اعزاز الدوله در غياب شما خوب خدمت مي کردند . کمال رضايت را از خدمات آن ها داريم . به شما هم کمال التفات را داريم . اشيايي که به رسم سوغات فرستاده بوديد رسيد . بسيار مستحسن و پسنديده افتاد . شهر صفر المظفر 1322 »

[ 22شعبان 1321 : آمادة حرکت از تهران ]

روز پنج شنبه بيست و دوم شهر شعبان المعظم ، توشقان ئيل 1321 براي مرخّصي شرفياب خاک پاي مقدّس اعلي حضرت همايون ظلّ اللهي ـ ارواحنا فداه ـ گرديده ، پس از بذل مراحم و تفقّدات کامله و تقبيل خاک پاي همايون خسروانه ، به اتاق نظام رفته ، درحالتي که عموم جنابان لشکرنويسان عظام حضور داشتند . جناب نعيم السلطنة منشي باشي ، ادارة وزارت لشکر ، دستخط آفتاب نمط که بر حسب استدعاي خود اين بنده براي نيابت وزارت لشکر خطاب به حضرت اشرف والا سپهسالار اعظم به افتخار جناب جلالت مآب فرزند ثقة‌ السلطنه شرف حضور يافته بود ، قرائت نمود و کلية لشکر نويسان فخام ، اظهار کمالِ رضامندي از خودِ اين بنده حضوراً نمودند و سبب محوّل شدن نيابت وزارت لشکر به عهدة جناب ثقة السلطنه زايد آنچه اظهار مسرّت کردند وبعد از صرف نهار از اتاق نظام با لشکر نويسان وداع نموده ، به منزل مراجعت شد .

[ روز جمعه 23 شهر شعبان : خداحافظي ]

صبح جناب فضايل و فواضل نصاب ، مجتهد الزماني ، آقاي حاج شيخ عبدالنبي به ديدن تشريف آورده وداع فرموده ، دعاي مسافرت به گوش‌هاي اين بنده خوانده ، تشريف بردند . بعد از رفتن ايشان به کالسکه سوار شده ، به زيارت حضرت شاهزاده عبدالعظيم ـ عليه التحية و التسليم ـ مشرّف شده ، وداع کرده و از حضرت احديت در آن بقعة متبرّکه و مَضجع مقدّس از خداوند تبارک و تعالي مسألت نمود که ادراک فيضِ آن سفر بزرگ به صحّت و سلامت نموده ، صحيحاً سالماً معاودت کند و از آنجا به منزل جناب مستطاب اجلِّ اکرمِ افخم ، آقاي مشير السلطنه ، وزير ماليه و خزانه به عنوان نقل مکان آمده ، نهار آنجا صرف شد و از حُسن اتفاق نوبه و تبي که روز قبل عارض مزاج ايشان شده و عرق کرده بودند ديگر آن روز جمعه بحمدالله نوبه نيامد و حالت بهبودي براي ايشان به حصول پيوست و نگراني خاطر اين بنده که اقصي الغايه بود ، مبدّل به فراغت گرديد و از اين حيثيت ، شکر حضرت معبود يزدان به تقديم آمد و آن شب را در خانه‌هاي ايشان اقامت نموده ، روز شنبه هم همانجا مانده ، به رفع نواقص اسبابِ سفر اقدام شد .

عصر شنبه جناب فضايل و فواضل نصاب ثقة الاسلام آقاي آقا سيد ريحان الله ـ سلّمه الله ـ تشريف آوردند . جناب مستطاب اجلّ آقاي بحريني ـ سلّمه الله ـ به نيم ساعت بعد تشريف ارزاني داشته ، بعد از صرف چاي و غيره ، هر دو اين آقايان محترم دعاي مسافرت خوانده تشريف بردند .

پس از آن ، جناب افاضل و افادت نصاب حجة الاسلام آقاي حاج شيخ فضل الله مجتهد مازندراني ـ سلّمه الله ـ تشريف آورده ، به قدر يک ساعت نشسته ، برخاسته و دعاي عزيمت سفر نيز ايشان لطف فرمودند به گوش‌هاي بنده خواندند و با ايشان نيز وداع نموده تشريف بردند .

بعد ، نواب شاهزاده دارا و جناب جلالت مآب مقتدر السطنه و جناب جلالت مآب حاجي صدر الدوله و جنابان حاجي رفيع الدوله و آصف السلطان و عين الدوله و بصير همايون آمدند . آن ها نيز وداع نموده رفتند .

[ 2 ] چون دو دستگاه کالسکه و چاپاري از دارالخلافه الي رشت اجاره شده به وعدة روز شنبه ، رييس راه شوسه پيغام داده بود که جمعي ديگر هم مثل جنابان مجدالدوله و مشير الملک براي روز يکشنبه از راه رشت مي بايد بروند و سفير دولت . . . [ 175 ] هم بعد از آن مي بايد از همين راه مراجعت به فرنگستان کند و اسب چاپاري کفايت همة مسافرين را نخواهد نمود . در اين صورت همين عصر روز شنبه را بايد حرکت کنيد ، لابد و لاعلاج شده در همان شب شنبه 24 شهر شعبان با جناب مستطاب اجل مشير السلطنه وزير ماليه و جناب موثّق الملک و جناب فرزندي ثقةالسلطنه و جناب بديع الدوله و ساير اولاد و اقارب وداع نموده ، ساعت چهار از شب گذشته ، با نهايت پژمردگي و دلتنگي از مفارقت آن ها به شهاب آباد رسيد . در واقع به رأي العين مضمون اين مطلب را مشاهده نمود : يقولون انّ الموت صعب و لکن مفارقة‌ الأحباب أصعب .

[ صبح يکشنبه 25 : ورود به قزوين ]

از شهاب آباد حرکت کرده ، عصر دوشنبه 26 به قزوين وارد شده ، در عمارات ديوان‌ها که جناب جلالت مآب ، ميرزا صالح خان سالار اکرم حاکم و پذيرايي نمودند [ مستقر شديم ] .

جناب مستطاب اجلّ مجد الدوله ايلخاني قاجار که دو ساعت قبل از بنده وارد قزوين شده و تمدّد اعصابي نموده بودند ، بعد از ملاقات ايشان عازم به طرف رشت شدند . اين بنده هر شب را در يکي از آن عمارات ، چون نواب عليه حرمة‌ السلطنه همراه بودند ، اقامت کرده در ساعت هشت از شب گذشته ، کالسکه‌ها و گاري چاپاري را که کرايه شده بود حاضر نموده ، عازم به طرف رشت گرديدم و در مدت پنج شبانه روز از منازل مفصّله گذشته ، شب جمعه سلخ شهر شعبان وارد رشت شد . اما در راه ها تا درّة ملاعلي چندان صعوبتي نداشت .

بيونک : چهار فرسخ ـ از بيونک به بيک کندي : دو فرسخ ـ از بيک کندي به نورباشي چايي : دو فرسخ ـ از نورباشي چايي به درّة ملاعلي : دو فرسخ ـ از درّة ملاعلي به پاچنار : دو فرسخ ـ از پاچنار به بالابالا : دو فرسخ ـ از بالابالا به منجيل : دو فرسخ ـ از منجيل به رودبار : دو فرسخ ـ از رودبار به رستم آباد : دو فرسخ ـ از رودبار به امامزاده هاشم : دو فرسخ ـ از امامزاده هاشم به کدوم : دو فرسخ ـ از کدوم به رشت : پنج فرسخ .

ولي از درّة ملاّعلي که به پاچنار و بالا بالا و منجيل و رودبار که تماماً درّه و کناره‌هاي رودخانة منجيل بود ، با آن که راه‌ها شوسه و اغلب طرف پردگاه هاي [ پرتگاه‌هاي ] راه ، به قدر سه چارک ارتفاع و چهار ذرع عرض با سنگ و آهک و گچ ، ديوار کشيده‌اند که مال و آدم و کالسکه و گاري پرد [ پرت ] نشود . مع هذا زهرة انسان آب مي‌شد ، از تصوّر ديدن آن که مبادا شخص فرد [ پرت ] شود .

[ 3 ] امّا از آنجا که فضل خداوند شامل حال بندگان مي‌باشد از خطرات عظيمه حفظ مي‌فرمايد . در رشت حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد افخم الدوله شاهنشاه زادة اعظم عضد السلطان ـ دامت شوکته الوالا ـ هنگام ورود بنده به رشت کالسکه و يدک و چند نفر از معاريف عمله‌جاتشان را به استقبال فرستاده بودند و نيز جناب حاجي سيد رضي که از تجّار و ملاکين معتبر رشت مي‌باشد از برادر و بستگان خود با يدک و غيره به استقبال فرستاده بود و تا نيم ساعت به غروب مانده در يک فرسخي شهر معطّل شده ، ديده بودند آثاري از بنده تا آن وقت پيدا نشد ، معاودت به رشت نموده بودند . پس از معاودت آنان به فاصلة نيم ساعتي به آنجا رسيديم . اهل قهوه خانه نزديک به شهر اين تفصيل را بيان نمودند .

مختصراً يک ساعت و نيم از شب گذشته به خانة جناب حاجي سيد رضي وارد شديم . فرداي آن روز [ حاکم ] ايالت [ ظ ] رشت يک طاقه شال کشميري مرحمت فرموده ، به عنوان تبريک ايفاد و التفات فرموده بودند . به آورنده ده عدد اشرفي داده شد . روز بعد از ورود ، خودم شرفياب حضور مبارکشان شدم . کمال تفقّد و مرحمت مبذول داشتند . يک ساعت خدمتشان بوده ، يک پياله چاي صرف و مستظهراً از خدمتشان مرخص گرديده ، به منزل مراجعت شد ؛ ولي در همان شبانه روزي که در منزل حاج مشار اليه اقامت داشتم ، محرمانه از او و از عميد السلطنه و سالار ، تحقيقات سلوک و رفتار حضرت شاهزاده معظم که استفسار شد ، خيلي خوب از خود حضرت والا و اجزاءشان تعريف و تمجيد و دعاگويي به ذات مقدس همايون ملوکانه ـ ارواحنا فداه ـ مي نمودند . خداوند ان شاء‌الله تعالي روز به روز بر عمر و استقامت وجود مسعود اين پادشاه رؤوف مهربان ـ ارواحنا فداه ـ بيفزايد که عموم اهالي ايران در ظلّ ظليل شان مرفّهُ الحال روزگار بگذرانند .

[ اول رمضان : در رشت ]

بالجمله ، دو شب و يک روز ميهمان حاجي سيد رضي بوده ، روز شنبه غرّة رمضان از رشت با کالسکة حاج مشاراليه حرکت نموده ، به پير بازار رفتم ، در حالتي که جنابان عميدالسلطنه و سالار بدرقه آمده ، به مرداب نشسته شد . عميدالسلطنه را از همان جا وداع نموده ، مراجعت کرد ولي سالار به همراه بود الي انزلي .

در انزلي به فاصلة نيم ساعت که مکث شد کشتي تجارتي حاضر گرديده ، با سالار هم وداع نموده ، او به انزلي رفته و بنده با جناب اجل مجد الدوله و اتباع طرفين در کشتي ، متوکّلاً علي الله نشسته روانه شديم .

دريا شب و روز اوّل عيبي نداشت و از دهنة بي تلاطم گذشت ، ولي از آستارا به بعد که سه ساعت به غروب مانده حرکت نموديم از محاذي لنکران ، دريا بناي تلاطم گذاشت و خود بنده حالم به هم خورد ، لکن استفراغ ننمودم اما جميع اعضايم غرق عرق شده بيحال افتاده بودم . همراهانم تماماً افتاده و متصل قي مي کردند .

مختصراً دو شب در دريا بوديم . صبح روز سيم رمضان شد ، مردة بيجان به بادکوبه قبل از ظهر رسيديم . يک شب و دو روز در مهمانخانة آنجا با کمال تنفرّ اقامت شد . بعد از ظهر [ 4 ] روز سه شنبه ، 4 رمضان به ماشين‌خانة بادکوبه رفته ، در صورتي که جناب اجلّ مشير الملک وزير مختار بطرزبوغ [ پطرزبورگ ] براي راه انداختن با قونسول‌هاي بادکوبه و تفليس حاضر شده بودند .

بليت از بادکوبه الي باطوم گرفته با حضرات وداع کرده به درجه . . . [ 176 ] راه آهن ، خود و حرمة‌ السلطنه و افخم السلطنه و يک خدمتکار زنانه نشسته و ما بقي نوکر و آدم دو نفر در نمره دوم نشسته و حاجي بشير خان و دو نفري که در نمره 3 که حاجي تقي و حاجي ابراهيم آشپز باشند ، نشسته از دو ساعت به غروب مانده سه شنبه 4 رمضان الي چهار ساعت از شب پنج شنبه 6 گذشته وارد باطوم شديم که در سي ساعت از بادکوبه به باطوم طي اين مسافت گرديد . بعد از ورود به باطوم قونسول آنجا حاضر شده چون عيال همراه بود ، ديگر در ميهمانخانه اقامت نکرده ، به منزل مشهدي علي اکبر ترک رفته ، اقامت نموديم .

جناب مجد الدوله در همان ميهمانخانه ماندند . عصر پنج شنبه به ديدن بنده تشريف آوردند . صبح پنج شنبه قونسول باطوم آمده ، تذکره ها به ايشان داده شد که بدهند قونسول روس و عثماني قول کشيده ، امضا نمايند . دوازده منات براي امضاي کارگزاران دولت عثماني به تصديق جناب ميرزا آقا خان قونسول باطوم داده شد .

در باطوم درخت چاي بسيار است . از حيثيت آبادي شهر باطوم از بادکوبه کمتر وبادکوبه به آنجا رجحان دارد . به حمام باطوم رفتم ، خيلي پاکيزه و منظّف مي‌باشد . چهار منات به حمامي و يک منات به درشکه در ذهاب راه حمام داده شد . قونسول براي شام به منزل خودش دعوت نمود . عذر خواستم . جناب مجدالدوله رفتند . مع هذا يک مجموعه شام در ساعت چهار از شب گذشته ، از منزل قونسول فرستاده بودند ، در حالتي که خود ما شام صرف نموده بوديم . قونسول از اهل خراسان است که به باطوم مأمور شده .

جناب مجد الدوله بعد از دو شب اقامت در باطوم به کشتي تجارتي سوار شده از براي طرابوزن و سامسوم رفتند که هفت روزه به اسلامبول برسند . به قونسول باطوم يک طاقه شال شيرواني که سي تومان ابتياع شده ، به عنوان ارمغان فرستاده شد .

[ 12 رمضان : حرکت از باطوم ]

در باطوم هفت روز اقامت شده ، عصر چهارشنبه ، 12 رمضان به کشتي فرانسوي نشسته ، قونسول هم به کشتي براي راه انداختن آمده . قريب به غروب با ايشان وداع نموده به باطوم رفتند و کشتي حرکت نموده ، از اوّل شب الي صبح به طرابوزن رسيديم .

آن روز را الي عصر کشتي در کنار طرابوزن ايستاد . بارهايي که به طرابوزن مي‌بايست برود با قايق‌ها حمل کردند و از طرابوزن آنچه مي بايست بارگيري کنند نيز آورده ، داده ، شش ساعت از شب پنج شنبه گذشته ، کشتي حرکت نمود ، الي صبح به اسکلة کراسوم ، که شهري از خاک عثماني است ، ايستاده و از کراسوم قايق‌هاي متعدده آمده ، آنچه به آنجا حمل شدني بود بردند .

در باطوم بعد از سوار شدن به کشتي ، ديدم مشهدي محمد آقاي صرّاف با برادر وبرادرزاده‌اش در همين کشتي مي باشند . جناب حاجي سيد محمد قزويني مشهور به مستجاب الدعوه نيز با ايشان آمده‌اند . از اين فقره که لامحاله شخص عالمي در اين کشتي همزبان و مونس گرديد زايد آنچه خشنودي حاصل گرديد ، ولي از جهت آن که شخص حکيمي مسيحي با عيال و دو نفر بچه‌اش در کشتي ، همساية اتاق مسکوني بنده واقع شده و يک نفر از بچه‌اش گريه و بي‌آرامي مي‌نمايد خيلي سخت مي‌گذرد و از طرفي خوف کشتي اين شعر حافظ به نظرم آمد :

شب تاريک و بيم موج و گردابي چنين حائل

کجا دانند حال ما سبکبالان ساحل ها

در کراسوم وقتي که کشتي لنگر انداخته [ 5 ] و آفتاب طلوع نموده بود ، پس از خواندن و قرائت جزوي از کلام الله مجيد ، تفصيل از باطوم الي کراسوم تحرير شد تا بعد ازاين ، چه پيش آيد ؛ « اللهم اجعل عواقب امورنا خيراً بمحمد صلي الله عليه وآله » .

روز جمعه ، 14 رمضان به روم ، که يکي از اسکله‌هاست ، آمديم تا عصر کشتي لنگر انداخته ، قريب به غروب حرکت نموده الي ساعت سه از شب پنج شنبه گذشته به گونيا وارد شده ، نيز در اينجا الي عصر کشتي ايستاد و در آنجا نيز بارگيري نموده ، شبانه از آنجا حرکت نمود .

[ ورود به اسلامبول ]

مجملاً اين که : شش شبانه روز بر روي درياي قرادانگيز بوده ، صبح بيستم شهر رمضان به دهنة اسلامبول ، که قريب چهار فرسنگ الي شهر اسلامبول مسافت دارد وارد شديم . در طي اين مسافت دو طرف آبادي و عماراتي که همه به يکديگر وصل و فاصله نداشت ، ديده شد که در هيچ جا مشاهده نشده بود . بعد به اسکله که رسيد هنوز پياده نشده بود که از جانب جناب مستطاب اجلّ پرنس ارفع الدوله ، سفير کبير ، دو نفر صاحب منصب که يکي از آن ها قونسول بود که براي پياده شدن و بردن بارها و دادن گمرک حاضر شده بودند ؛ پس از نيم ساعت خود جناب سفير با جناب مستطاب اجلّ مجد الدوله که سه روز قبل از بنده وارد شده بودند به کشتي آمدند ، به قدر يک ربع در کشتي به واسطه پياده شدن ساير اشخاصي که از زوّار و غيره در کشتي بودند ، مکث نموده بعد به اتفاق ايشان به منزل سفارتي رفته ، يک پياله چاي صرف شده ، به منزلي که قريب دو هزار قدم به سفارت خانه مسافت دارد و براي بنده اجاره کرده ؛ يعني تعيين نموده بودند ، رفتم .

همان روز عصرش ، جناب مجدالدوله براي خريد سوار راه آهن شده بونيه رفتند وبا بنده قرار دادند که الي آخر ماه رمضان مراجعت خواهند نمود . من هم چون خيالم قصد اقامه و روزه گرفتن بود ، با ايشان قرار دادم که خواهم ماند و از روز 21 رمضان روزه گرفتم . جناب سفير کبير عصر همان روز که به منزل آمدم يک سيني شيريني به عنوان تبريک و فرداي آن نيز يک دوري سرشير و سه قوطي عسل سفيد بسيار خوب فرستاد و عصر هم خودشان به ديدن آمدند و لازمة پذيرايي به عمل آوردند . بنده هم يک فرد قاليچه ابريشمي اعلا که شصت ـ هفتاد تومان قيمت آن بود با يک طاقه شال شرواني که چهل ـ پنجاه تومان ابتياع شده بود به رسم ارمغان براي ايشان فرستادم .

سه شب بعد از ورود ، جنابِ سفير به سفارتخانه براي افطار دعوت نمود . در آن شب شيخ الاسلام لنکران ميهمان بود ؛ ما بقي ، اجزاي ‌خود سفارت بودند و امين خاقان هم ميهمان بود . روز 25 رمضان هم سفير اعلام نموده بود که در سفارت حاضر شده متفقاّ به مسجد اياصوفي در حالتي که نماز جماعت مي‌خواندند و وقت نماز عصرشان بود ، رفتيم . چه طُرفه مسجدي و چه بناي عالي که تماماّ از سنگ سماق بنا شده ، پنجاه ـ شصت ستون سنگ سماق داشت که چهل ذرع قد هر يک بود و پس از نماز هرگوشه جماعتي نشسته ، قرآن تلاوت مي نمودند .

پس از تماشاي آن مسجد ، [ به ] مسجد سلطان احمد که از ابنية اجداد سلطان عثماني بود ، آن هم بناي بسيار عالي بود ، رفتم . در مراجعت چون جمعي از وکلاي دولت عثماني را که وزير دول خارجه و وزير اوقاف و پسر شيخ الاسلام عثماني و غيره و غيره را براي افطار دعوت نموده بودند و مرا هم دعوت کرده بودند ، نيز به سفارت خانه دعوت کرده ، افطار سرشير مفصّلي تهيه کرده بودند و تا ساعت سه از شب گذشته در سفارتخانه بوده و سفير مرا به ايشان و ايشان را به بنده يک يک معرفي نمودند . در ساعت سه مراجعت به منزل شد .

در شب بيست و چهارم رمضان هم برادر حاجي محمد اسماعيل مغازه‌چي طهران بنده را با جمعي از معارف تجار با جناب سفير براي افطار در منزل خودش دعوت نموده بود . نيز آن شب هم در آنجا با سفير صرف افطار شده ، سه ساعت از شب گذشته به منزل مراجعت شد جناب سفير در يکي از اين ليالي که با ايشان بوديم اظهار کردند که تجار آذربايجاني از شما با اين لفظ [ ظ ] عموما [ 6 ] اظهار رضامندي غياباً نمودند که فلاني در چهل سال که متصدّي خدمات عمدة دولتي در آذربايجان بود به طوري رفتار نمود که احدي از اعلي و ادني از ايشان نرنجيد . با کمال حسن سلوک با عامة مردم رفتار نمود وبعد از اين اظهارات ، خواهش آن ها اين شدکه چون حاجي شيخ محسن خان ، سفير مقيم اسلامبول ، درحال حيات خودش چند فرد شعر به خط خودش از مرثية محتشم نوشته و در آنجا در تکية خان والده که تجار آذربايجاني و غيره در ايام تعزيه‌داري حضرت خامس آل عبا ـ عليه آلاف التحية‌ و الثناء ـ نصب مي‌نمايند . اگر فلاني از آن کتيبه‌هاي اشعار محتشم که به خط خود نوشته‌اند يا همة آن يا بعض آن ها را بدهند که در آن ايام در خان والده نصب کنيم ، خيلي باعث ترويج شرع مبين و مايه تشکر و امتنان ماها و اجر اخروي براي خود فلاني خواهد شد .

جواب دادم در اين فقره که مسبوق نبودم و الاّ به قدر ده ـ دوازده از آن اشعار به نقد در طهران موجود داشتم . اگر مي دانستم مي آوردم . ان شاءالله عهد مي‌کنم که اگر از اين سفر صحيح و سالم و دلخوش به طهران مراجعت نمودم آنچه موجود دارم از آنهايي که نقل شده مي‌فرستم ؛ بقيه را هم ان شاء‌الله مي دهم نقل نموده و طلا و روغن زده و تخته چسبانده ، مي‌فرستم که در خان والده از خطوط اهل ايران اين يادگار براي دعاگويي دولت ايران و يادگاري از بنده بماند .

چون تا عيد رمضان در اسلامبول اقامت شده بود ، جناب سفير اصرار نمودند که مجلس سلام عيد سلطان عثماني را خيلي باشکوه منعقد مي‌نمايند . بهتر اين است که اين مجلس را ببينيد و به آن جهت خود سفير صورت به وزير تشريفات داده بودند که از باب عالي اذن حاصل بشود که شش نفر از نوکرهاي معتبر دولت عليه ايران که خودشان با پسر وبستگانشان باشند ، بيايند .

[ حضور در مجلس سلامِ سلطان عثماني ]

زمان انعقاد مجلس سلام در بالاخانه‌هاي مجلس که سفراي خارجه مي‌نشينند ، آن ها هم آمده وضع سلام اينجا را تماشا کنند ، اذن داده بودند . به اين جهت بنده و جناب مجدالدوله و هر يک با دو نفر پسر و برادر جناب مجدالدوله و امين خاقان هم که جزو حاج به اسلامبول آمده بود ، در آن بالاخانه به راهنمايي سفير قبل از انعقاد سلام رفتيم . سفراي خارجه هم هر يک با مادام خودشان در آنجا آمده بودند . قريب يک صد نفر در آنجا مجمّع شده بود . ميز بزرگي از شيريني و ميوه‌آلات و چاي و غيره حاضر نموده بودند . پس از دو ساعت که پنج ساعت از روز گذشته بود ، سلطان با لباس ماهوت سياه ساده با قرارة نظامي ساده در کمر بسته ، به مجلس وارد شدند که فوراً چند دسته موزيک که در بالاخانه مقابل سلطان بود ، سلام زدند .

بعد از سلام ، خود سلطان دست رو به آسمان بلند نموده ، دعايي خواندند و به طرف يمين تختي که از نيمکت قدري بزرگتر بود ، مثل آن که روي صندلي بنشينند جلوس نموده ، ابتداءاً صدر اعظم و وزرا‌ ، که ارباب قلم بودند ، آمدند به وضع خودشان ، هر يک سه ـ چهار دفعه تمنّا نمودند و کم کم نزديک شده ، دامن پالتو نظامي سلطان را تقبيل کردند . يک يک همين طور به همين وضع هي آمده ، تمنّا نموده و بوسيدند دامن سلطان را ، رفتند .

پس از آن ، بناي آمدن وزير جنگ و سرداران و امراي تومان و غيره شد . قريب دو هزار نفر همين طور به ترتيب ، به رديف با لباس نظامي . . . [ 177 ] قداره هر يک آمدند و زماني که بناي آمدن اهل نظام شد سلطان از طرف يمين همان نيمکت برخاسته به طرف يسار تخت جلوس کردند و در پهلوي تخت در طرف يسار شخصي با لباس نظامي ايستاده و رشه در دست داشت که سر آن شبيه . . . [ 178 ] دست بود و ريشه داشت . پس از تمنا ، آن وقت نزديک آن شخص حامل رفته ، آن را مي‌بوسيدند و به طور قهقهرا مراجعت ، در دور مجلس سلام مي ايستادند .

قريب دو هزار نفر اين طور آمدند . بعد ازآن منشيان ونويسندگان به همين ترتيب آمدند . از آن به بعد ، بناي آمدن علما شد . دو نفر از آن ها که آمدند ، سلطان از روي نيمکت برخاست و ايستاد . آن ها دستشان را بلند نمودند ، مثل قنوت چيزي خواندند . سلطان هم با ايشان همان طور چيزي خواندند .

بعد آن ها رفتند و علماي متوسط آمدند و سلطان باز نشست و آن ها با حمايل انداخته ، هي يک يک آمدند ، به همان ترتيب اهل نظام و غيره لوازم تمنا به جا مي‌آوردند و مي‌رفتند و مجلس ختم شد .

همين که سلطان برخاست موزکانچيان يک دفعه سلام زدند و اهل نظام وغيره ، که همه در اطراف مجلس چهار ـ پنج صفه ايستاده بودند ، يک دفعه صدا به « سلطان ساق اولسون » بلند نمودند و سلطان رفتند .

هنوز ماها از بالاخانه پايين نيامده بوديم ، وزير تشريفات نايب خودش را [ 7 ] فرستاد از جانب سلطان نسبت به بنده و جناب مجدالدوله اظهار تفقّد فرموده بودند . ماها هم به طوري که مقتضي بود جوابي متشکّرانه داديم . در مراجعت باز سفير ما را به سفارتخانه دولتي برده ، چاي و ناهار در آنجا صرف شده ، جناب مجدالدوله براي خريدن . . . به مغازه‌ها رفتند و بنده براي اداي نماز و دعاگويي به پادشاه ، به درگاه حضرت رب العزّه ارزقني ، عجز و نياز [ کذا ] مراجعت منزل نمودم و مشغول آن شدم .

[ 4 شوال ]

چهار روز از ماه شوال گذشته ، جناب سفير براي ديدن شاگردان معلّم خانه اسلامبول و امتحان آن ها دعوت به معلم خانه نموده بودند ، به مدرسه رفته ، حقيقتاً متعلّمين خيلي خوب امتحان دادند . . . [ 179 ] فارسي و درس عربي و زبان فرانسه و جغرافيا مي‌خوانند وچند نفري هم از شاگردان که يتيم و بي‌بضاعت هستند ، آن ها هم چند نفر به نجاري وچندي خياطي وچند نفر به کفش دوزي مشغول بودندکه چيزي نمي گذرد هريک استاد کامل خواهند بودکه ازحرفه خودشان گذرانشان به نحو اکمل مي گذرد . بنده و جناب مجدالدوله ، هر يک پنجاه تومان به جهت اعانة شاگردهاي مدرسه نقد داديم و مراجعت نموديم .

[ 9 شوال : حرکت به طرف اسکندريه ]

نهم شهر شوال از اسلامبول با کشتي پستي حرکت نموده به طرف اسکندريه . زمان حرکت تلگرافي به جناب اجل مشير السلطنه نمودم که بدانند از اسلامبول حرکت نموديم .

يک روز قبل از حرکت به جهتِ رفتن ، در مجلس عمومي سفارت که قرب چهار صد نفر مدعوّ دعوت نموده بودند ، حاضر و بعد رفتيم به صرف خوراکي . [ 180 ] استکان شربت آبليمويي داده ، خورده شد . شب تبي عارض گرديد ، با خوردن کنه کنه و امساک في الجمله عرق نموده ، بهتر شده ، شکر حضرت ربّ العزّة به تقديم آمد .

صبح چهارشنبه ، نهم شوال که بناي حرکت کشتي بود ، به دعوت جناب سفير به سفارتخانه رفته با ايشان الي لب دريا آمدم . طرّاده که مخصوصاً مال سفير بود حاضر نموده بودند . با ايشان به طراده نشسته قريب يک ميدان بُعد کشتي بود ، رفتيم و آنجا به کشتي رفتيم با سفير .

جناب اجل ، مجدالدوله ، شب چهارشنبه به کشتي رفته ، اقامت نموده بودند که صبح آن روز با سفير بنده رفتم . بعد از نيم ساعتي هم ايشان در کشتي اقامت نمودند ، دو جعبه شيريني يکي براي بنده و ديگري جهت جناب مجدالدوله با آدم‌هاي خودشان به کشتي آوردند . حقيقتاً کمال مهرباني را به عمل آوردند . حتي خانه‌هايي که در اسلامبول معين نموده بودند ، کراية آن ، که هشتاد تومان بود ، خودشان داده بودند . بنده هم ديدم اين زحمت فوق العاده بود و هر قدر اصرار شد کرايه را نگذاشتند خودمان بدهيم . بنده هم در کشتي همان چهل تومان که حصّه کرايه خانة بنده مي‌شد به آدم‌هاي جناب سفير ، که در اقامت اسلامبول زحمت کشيده بودند ، به توسط سيد روضه خوان ايشان دادم . بعد ايشان رفتند و کشتي قريب به ظهر حرکت به طرف اسکندريه نمود .

[ پنج شنبه 11 شوال : ازمير ]

آن روز و شب پنج شنبه الي يک ساعت از روز پنج شنبه يازدهم شوال گذشته که کشتي در حرکت بود ، به شهر ازمير رسيديم . کشتي براي دادن مختصر باري که داشت در اسکلة ازمير ايستاد . شهر بسيار قشنگي از دور مشاهده شد . جناب مجدالدوله از کشتي يپاده شده ، براي تماشاي ازمير رفتند . بنده چون در اين سفر همّي به جز زيارت قبر حضرت رسول ـ صلّي الله عليه وآله ـ و ائمه بقيع ـ سلام الله عليهم اجمعين ـ و زيارت مکة معظّمه در نظر نبود و نمي‌باشد ، پياده نشده . اين افراد به خاطرم آمد :

گفت معشوقي به عاشق کي فتي

تو به غربت ديده‌اي چون شهرها

پس کدامين شهر زانها خوشتر است

گفت آن شهري که در وي دلبر است

ان شاء الله خداوند تفضّل فرمايد و توفيق بدهد که آن فيوضات عظما درک بشود . ديدن اين شهرهاي دنيوي چه فايده بر آن مترتب خواهد بود . به اين جهت ابداً ميل به پياده شدن هم ننمودم .

از ازمير باقلاي تازه آورده بودند . دو حقه ابتياع شد ، از قرار حقه شهر از او پانصد دينار . چون درين فصل زمستان باقلاي تازه ، تازگي داشت . يک ساعت به غروب مانده شب جمعه از مقابل ازمير حرکت نموده ، صبح جمعه دو ساعت از آفتاب گذشته به يکي از شهر يونان که مسمّي به بريه بود ، کشتي رسيده ، محاذي آن کشتي ايستاده ، بعد از نيم ساعت صداي چند عدد شليک توپ [ شنيده ] شد . استفسار نمودم . گفتند : زن پادشاه يونان به اينجا تازه با کشتي آمده بود . جهت تشريفات ورود او شليک نمودند . شهر بسيار قشنگ خوبي به نظر آمد .

مجموعاً از اسلامبول به اسکندريه چهار شب و پنج روز [ 8 ] بر روي آب بوديم . چهار ـ پنج ساعت قبل از پياده شدن از کشتي ، دريا تلاطمي نمود . اما الحمد لله زود ساکت شد . جناب مجد الدوله رفتند به ميهمانخانة‌ ارامنه ، و لکن من به واسطة‌ آن که ميهمانخانه‌ها خيلي نجس بود ، از بابت آن که خدمتکار مسلمان ابداً به هم نمي‌رسيد و مي‌بايست الجاءً غذاي آن ها خورده ، به اين جهت در خانة مسلماني به روزي چهار تومان کرايه نموده رفتم .

[ اسکندريه ]

در اين شهرِ اسکندريه نخل خرما به عمل آمده ، از شدّت پشه هيچ خواب و راحت ممکن نشد . در اسکندريه قبر منوّر جابر بن عبدالله انصاري ـ عليه الرحمه ـ در نيم فرسخي خود شهر اسکندريه واقع است . گنبد و بارگاهي و مسجدي ؛ خديو قديم مصر که پدر اين خديو باشد ساخته و بنا نموده . به راهنمايي مشهدي محمدعلي تاجر رشتي به کالسکه نشسته به زيارت آن بزرگوار رفتم .

اسکندريه شهر معتبري است . عمارات و ابنية عاليه بسيار دارد . بندر بزرگي مي‌باشد . کشتي هاي متعدد به اينجا مي‌آيد و از چهار هزار کالسکه و درشکه بيشتر شبانه روز در آن حرکت مي نمايد . خيابان متعدد نظيف دارد که اغلب با سنگ تراشيده ومابقي شوسه مي باشد . از حيثيت پاکي و تميزي به اسلامبول ترجيح دارد . ساخلو آن از سرباز و پليس انگليس است . سکنه آن با آن که انگليس و غيره است ، هر يک به زبان خودشان تکلم مي‌نمايند ، ولي اهالي خود اسکندريه به زبان عربي حرف مي‌زنند . واگون و بارکش‌هاي بسيار علي الاتصال از صبح الي هشت ساعت از شب گذشته در حرکت هستند .

جناب مجدالدوله يک روز بعد از ورود آمدند ، با بنده وداع نموده ، چهار ـ پنج روزه به مصر رفتند که در سوئس [ سوئز ] يا ينبوع به بنده برسند . اين طور مذکور داشتند که نذر نموده اند براي قبر مالک اشتر که در مصر است بدهم گنبد و بارگاه بسازند ، به آنجا مي‌روم که به توسط تاجري پول و دستور العمل داده ، پس از آن به ينبوع بيايم . ولي بنده چون در مصر کاري نداشتم و خيال سياحت در نظر ، دراين سفر نبود ، به جز زيارت ، به مصر نرفتم . در همين اسکندريه با راه آهن به سوئس [ سوئز ] ان شاء‌الله تعالي خواهم رفت .

قبور حضرت لقمان و اسکندر ذوالقرنين ودانيال ، درهمين اسکندريه است که بر سر قبور آن ها فاتحه خوانده شد ؛ قبوري نيز در پهلوي همين مقابر ، در جاي علي حِدِه بود به موجب تفصيل ذيل که براي تماشا رفتم ، قبور هر يک با سنگ مرمر بسته شده :

والده طوسون ( دختر محمدعلي پاشا ) ـ همسر ايضاً ـ خودِ طوسون پاشاـ سعيد پاشاـ والدة سعيد پاشاـ برادر ايضا ـ همشيره ايضاً ـ محمدعلي . براي هريک به وضع علي حده لوحي از مرمر به خط جليِ نستعليق و نسخ کنده بودند . معلوم شد از توابع عثماني بودند . جايي در اسکندريه که چهار سال است مذکور نمودند ، در زيرکوهي پيدا شده که از صد پله متجاوز ، به طور گشتن و گرديدن . زمان رفتن به پايين مي‌خورد که پله هاي هر يک ، يک چارک کمتر است و براي روشنايي بعد از پيدا شدن در هرگردش چراغ ليترليک گذاشته‌اند که مستحفظين آن مي‌پيچاند روشن مي شود ، ولي از قديم دو نفس کش از سنگ ها تراشيده‌اند ؛ مثل تنورة خيلي بزرگ است که هم پايين روشنايي بدهد و هم هوا از آن ها داخل بشود که شخص بتواند تنفّس نمايد و پله‌هايي دورا دور آن نفس‌کش‌ها تراشيده‌اند که با آن پايين مي‌رود .

در آن زير عمارتي بزرگ از همان کوه تراشيده‌اند که ستون‌هاي سنگي متعدد دارد . بنده تا هشتاد پله رفتم . کوه وهواي آن ، مرا گرفت و از بدنم بناي ريختن عرق گذاشت . ديگر نتوانستم به زير آن کوه و ده بيست پله ديگر را بروم . همان مستحفظ باز چراغ ليترليک آن زير را دست زده روشن نمود . از همان دور ديده ، مراجعت کردم ، ولي افخم السلطنه روز قبل رفته ديده بود مفصّلاً .

دو آنتيک خانه متصل به هم [ 9 ] در جاي علي حِدِه دارد که آدم هاي مرده روغن زده ، از ساليانِ دراز در تابوت سنگي گذاشته‌اند که کفن‌هاي آن ها پوسيده نشده ، مرد ، زن ، بچه و غيره در آنجا بود . سکه‌هاي قديمي بسيار از سلاطين روي زمين نيز آنجا جمع نموده‌اند .

[ حرکت از اسکندريه ]

يک روز قبل از حرکت از اسکندريه ، پاشا و محافظ نويس به ديدن آمد . خيلي اظهار مهرباني نمود . روز يکشنبه 21 شوال از اسکندريه الي سوئس ، در ده ساعت طي مسافت نموده شد . در ساعت ورود ، قونسول آمده ، ديدن کرده و تلگرافي که قونسول مصر به خواهش جناب مجدالدوله به قونسول سوئس کرده و استفسار حرکت بنده را از آنجا نموده بودند ، به من نمود . جواب داده شد که ان شاء‌الله پنج شنبه 25 ، در همانجا با کشتي حرکت خواهد شد به طرف ينبوع . اگر شما امروز و فردا تشريف بياوريد ، متفقاً به ينبوع خواهيم رفت .

بک قبضه طپانچه رولور که در اتاق نمره اوّل راه آهن و دو عدد چتر که اقامت نموده بوديم ، سهواً افخم السلطنه در آفيس راه آهن در وسط راه گذاشته ، مانده بودند . تلگرافاً به مصر اطلاع داده شده بودکه با . . . [ 181 ] کارخانه درآنجا مانده و شمندفري به مصر رفته ، از عجله که در آفيس شمندفر در وسط راه سوئس نمودند همانجا مانده ، پس از سه ساعت هنوز وارد سوئس نشده آورده در سوئس به من فوري تحويل داده انعامي به آوردنده داده تحويل نمودند . پنج روز در سوئس اقامت شده ، 6 ليره صاحب خانه در سوئس گرفته 31 ليره براي بليت کشتي الي جده داده شد . بعد از سوار شدن به کشتي ، که از اوّل شب حرکت نمود ، صبحِ آن يک ساعت از روز گذشته بود که به طور سينا رسيديم .

حکيم وغيره از طور سينا آمده ، اهل کشتي را ديدند و به قدر يک ساعت نشسته رفتند . باز کشتي حرکت نمود .

مختصراً چهار روز و سه شب کشتي به حرکت بود تا به ينبوع رسيد ، ولي در شب آخر دريا بناي موج و تلاطم گذاشت . از اوّل شب الي صبح ، مثل اين که خداوند تفضّل فرمود که پس از دو ساعت از روز گذشته قريب به ينبوع ، قدري آرام گرفت و بحمدالله به سلامت از کشتي پياده شده ، به قايق نشسته ، به قدر يک ميدان در قايق بوده ، به ينبوع وارد شديم .

در لب دريا ميرزا اسماعيل خان قونسول ينبوع ايستاد ، مرا به منزل خود برده ، دو پياله چاي صرف شده ، به منزلي که روزي دو ليره کراية آن بود ، آمده نشسته ، شکر حضرت معبود يزدان به تقديم آمد .

يک ساعت از شب گذشته ، مفخم السلطنه ، قونسول جدّه که براي مراقبت حال حجاج در مکه خواهد آمد ، به ديدن آمده ، فرداي آن هم جناب مجدالدوله با قونسول جده و امين خاقان و مشهدي محمد آقاي صرّاف آمده ، ديدن نموده ، رفتند . مشهدي محمد آقا و امين خاقان که با ما به مدينه آمدني بودند ، در ينبوع اقامت نمودند وقونسول با کشتي عازم جده شد . يک لنگه يخدان با اسباب هاي زيادي که ديگر به کار هواي عربستان نمي‌آمد ، با رضاي قونسول ، به حاجي نقي نام سپرده شد که در مراجعت در جدّه تحويل بدهد تا مشيت الهي چه باشد .

از اتفاقات روزگار اين است که کشتي که بعد از هفت ـ هشت روز حرکت ماها از اسلامبول ، که جناب مستعان السلطنه ناظم خلوت و مشهدي محمد آقاي صرّاف و برادر زادة او و جناب حاجي سيد محمد قزويني در آن نشسته بودند ، هنوز خيلي از اسلامبول دور نشده بودند ، کشتيِ ديگر مصادف با آن کشتي که حضرات نشسته بودند شده ، به هم خورده و خوردن آن کشتي به اين کشتي باعث اين گرديد که اين کشتي حامل جناب مستعان السلطنه و سايرين شکسته ولي خداوند تفضّل فرموده که در آن بين ، کشتيِ ديگر رسيده ، اهالي اين کشتي شکسته را به زودي حمل نموده ، ولي به قرار تقرير امين خاقان و مشهدي محمد آقاي صرّاف ، يکي [ 182 ] از حاجي هاي آن کشتي شکسته ، که به عجله پايين مي آمد ، زخمي شده و دو روز بعد که در آن کشتي ديگر نشسته بودند ، او فوت و بعد از غسل و کفنِ او ، نعش او را به دريا انداخته‌اند ولي سايرين بحمدالله سلامت رسيدند .

و اما بعد از ورود به ينبوع ، شاکر که از طايفة حرب اعراب و خيلي در اين راه مدينه به اعراب شترداران و قطاع الطريق باديه نشين ها مسلّط است و شش برادر مي‌باشند که همه مسلّط هستند و در حقيقت امير حاج اين طرف راه مدينة منوّره هستند ، حاضر نموده ، يک طاقه شال کرماني . . . . . . . [ 183 ] داده [ 10 ] که الي مدينه همراه بوده ، از شرّ خودش و اشراري که توابع او هستند ، بعد از فضل خداوند محفوظ بدارد تا چه پيش آيد .

54 عدد ليره با هم کرايه و خاوه به شاکر و پنج عدد ليره به اکام ( عکام ) که از ينبوع الي مدينه به همراه آمدند داده ، پنج روز در راه . . .

[ 16 ذي قعده : در بقيع ]

روز شانزدهم ذي قعده ، چهار ساعت به غروب مانده ، وارد مدينة منوّره شده ، روز پنج شنبه هفدهم بعد از غسل و تطهير نمودن در حمام ، به زيارت حضرت رسول ـ صلّي الله عليه وآله ـ و ائمة طاهرين ـ سلام الله عليهم اجمعين ـ و حضرت فاطمة زهرا (سلام الله عليها) در بقيع مشرّف شدم و به جناب مشيرالسلطنه و اولاد و دوستان و اقربا دعا کردم و مخصوصاً و يک سيد خلخالي را ديدم که در روضة منورة ائمة طاهرين در بقيع روضه مي‌خواند . گرية زيادي نموده و به دعاي وجود فائض الجودِ همايوني ـ ارواحنا فداه ـ دعا نموده ، سلامت ذات مقدّس را از خداوند عالم ـ جلّ شأنه و عظمته ـ مسألت کرده ، پس از روضه ، به سيّد گفتم ذات مقدّس ملوکانه را در ملأ دعا کرده ، به منزل مراجعت نمودم .

خداوند ان شاء‌الله جناب مشير السلطنه را هم به اين فيض عظما نايل فرمايد . بخصوصه در بالاي سر بالاي مبارک حضرت رسول ـ صلّي الله عليه وآله ـ اين مسألت از خدا نمودم . ان شاء‌الله به اجابت مقرون شده باشد ! اگرچه اين سفر ، سفر پرزحمتي و دريا و منازلي که بايد شترسواري نمود ، خطرات بسيار دارد ؛ اما :

نابرده رنج گنج ميسّر نمي شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

حالا در فکر اين هستم که ، کي حمل شام ، که مي‌گويند بيست و پنج ذي قعده مي‌رسد برسد و تهية آن شده به تفضّل خداوند متعال ان شاءالله خودمان را به مکة معظمه رسانيده ، آن عمل واجب ادا بشود .

يا رب اين آرزو مرا چه خوش است

تو بدين آروز مرا برسان

حمل شام 26 ذي قعده از مدينه حرکت نموده ، به مسجد شجره آمد . در آنجا احرام بسته شد . ده روز در راه . روز 6 ذي حجه وارد مکة معظمه شده ، اما در راه مکه ، در يکي از منازل ، که بين الجبلين راه واقع شده بود و اعراب حربي و غيره آمده در دو طرف کوه سر راه را گرفته ، براي آن که از ملکة هند که در حمل شام بود و خاوه از او مي‌خواستند ، بناي تيراندازي نموده دو نفر از عسکر شامي يک نفرِ سلطان و يک نفر حاجي مقتول شد .

جناب عبدالرحمان پاشا ، که به همراه حمل آمده بود ، خودش سوار شده با عسکري که همراه آمده بود ، به طرف کوه رفته ، با ضرب توپ و گلولة تفنگ آن ها را از سر کوه ها دور نمودند و حاج از تطاول آن ها خلاص شده . مقتولين جدال همان چهار نفر واقع گرديد . شب بعد از آن روز ، مشايخ آن اعراب نزد جناب پاشا آمد‌ند و به يک مَبلغي خانم ملکه را قطع نموده به آن ها داده ، رفع شرّ آن ها از سرِحاج بحمدالله شد . ديگر در ساير منازل به ظاهر متعرّض نشدند ، اما دزدي در ميان حاج در وقت بار کردن مي‌نمودند .

[ ششم ذي حجه : ورود به مکه ]

در هر صورت به هر زحمت بود روز شش ذي حجه ، پنج ساعت به غروب مانده ، وارد مکه شديم و عمل احرام عمرة تمتع را به جا آورده ، با مطوّف‌ها به بيت الله مشرّف شده ، هفت شوط نموده ، پس از آن ، هفت مرتبه سعي فيما بين صفا و مروه نموده و بعد قدري از موي سر را مقراض کرده ، که تقصير شد و مراجعت به منزل نموده ، احرام را برداشته ، لباس پوشيده شد .

باز مجدّداً در ترويه ، در منزلي که در مکه گرفته بودم ، غسل نموده ، براي حجّ تمتع احرام بسته ، به مسجد الحرام رفته ، هفت شوط نموده و در زير ناودان طلا ، که مشهور به « ناودان رحمت » است ، رفته و طلب مغفرت از درگاه حضرت ربّ العزّه نموده و دعا به ذات ملکوتي صفات قبلة عالم ـ ارواحنا فداه ـ کرده و به طوري که دستخط مبارک به حرمة السلطنه ، براي انجاح مقاصد قلبية خودشان صادر فرموده بودند ، به همان تفصيل نموده و از ايام عمر مبارک و شکوه دولت ايران از خداوند مسألت ودر مقام حضرت ابراهيم ـ عليه سلام الله الملک المنّان ـ دو رکعت نماز خوانده ، معاودت به منزل کرد و شتر و کجاوه و غيره ، که حاضر نموده بودند ، خود و حرمة السلطنه و افخم السلطنه وکلفت زنانه و نوکرهايي که به همراه آورده بودم ، همه را برداشته روانة منا شديم و شب در آنجا بيتوته نموده ، وقت طلوع آفتاب با حجاج به عرفات رفته ، قريب ظهر به عرفات رسيده ، تا غروب مشغول ادعيه و نماز و غيره شد . نيم ساعت از شب گذشته با حجاج مراجعت به مشعر نمودم که دو فرسخيِ مکه است .

صبح ، وقت طلوع آفتاب حرکت نموده [ 11 ] قبل از ظهر به منا آمده و روز عيد بود تقصير نمودم . قدري از موي سر را تراشيده و هشت رأس گوسفند ابتياع و قرباني نموده ، سوي . . . . [ 184 ] و سنگ جمره عقبه را زده و شب در منا اقامت کرده ، صبح يازدهم که به مکه معاودت شد ، باز سنگ جمره زده به حرم رفتيم ، هفت شوط نموده و در مقام حضرت ابراهيم (عليه السلام) نماز طواف به جا آورده ، بعد به صفا و مروه رفته ، هفت دفعه سعي به جا آورده ، مجدداً براي حج نساء‌ مراجعت به حرم شده و هفت شوط نموده ، باز در مقام حضرت ابراهيم (عليه السلام) دو رکعت نماز خوانده و از خداوند متعال مغفرت و خير دنيا و آخرت را مسألت کرده و دعاي مخصوص به پادشاه ـ ارواحناه فداه ـ نموده و براي جناب مشير السلطنه و پدر و مادر و مرحومه همشيره‌ها و صبيّه ، که مرحومه شده و اجداد و اولاد و خاله‌ها و عمه و جده و خاله‌زاد‌گان و مخصوصاً جناب موثق الملک و بديع الملک و دوستان و آشنايان در نظر بودند ، دعا نموده و يک يک اسم برده شده است .

براي جناب مشيرالسلطنه مستدعي به اولادي شدم که اگر مقدّرگرديده ان شاء الله مرحمت بشود ! همچنين بقاي نوادگان و اولاد همشيره زادگان نيز دعا کرده قريب به ظهر مراجعت به منزلي که در مکه داشتم شده ، ناهاري صرف شده دو ساعت به غروب مانده باز مجدّداً به کجاوه ها و غيره سوار شده ، به منا برگشتيم که در آنجا چادرهاي متعدده ، که از اسلامبول خريده بودم و زده بودند ، اقامت نموديم .

شب را که جناب مفخم السلطنه خودش به چادر بنده آمده ، دعوت شام نموده بود ، رفتم . جناب اجلّ مجدالدوله و جناب ناظم خلوت و جمعي از حجاج ايراني را نيز دعوت نموده بود . همه در آنجا حاضر بودند . صرف شام شده و آتش بازيِ بسيار مفصّلي هم در مقابل حمل شامي که آن ها توپ متعددِ مفصل شليک مي‌نمودند وآتشبازي مي کردند ، تهيه کرده ، با موزيکاني که از موزيکانچيان هندي يا مصري آورده بود ، تا سه ـ چهار ساعت از شب گذشته ، موزيکان مي‌زدند و چراغاني هم نموده بود . من هم در مقابل چادرهاي خودم دوازده مشعل تهيه کرده بودم و ده عدد لالة فنري تا ساعت چهارـ پنج داده روشن کردند و خاتمة مجلس عموماً به پادشاه ـ ارواحناه فداه ـ دعا نموده ، هر يک به چادر خود مراجعت کرديم .

فرداي آن روز ، که روز دوازدهم شهر ذي حجه باشد ، تا بعد از ظهر در منا اقامت کرديم . نماز ظهررا در منا خوانده ، سوار شده ، باز قبل از مراجعت ، پيش ازظهر سنگ جمرة عقبه را زده ، بعد از ظهر با حمل شامي و مصري ، که از سيصد هزار نفر مي‌گفتند جمعيتِ حجّاج زياده بود ، يک ساعت و نيم به غروب مانده به مکة معظمه معاودت نموديم و بحمدالله عموم حجاج به سلامت ، به جز يک نفر مريض تماماً به مکه معاودت کردند .

[ اقامت شانزده روزه در مکه ]

شانزده روز هم در مکه اقامت نموده و در هر روز يک دفعه در بيت الله طواف ، که هفت شوط باشد ، از روي استحباب به عمل آمده ، قبور حضرت عبدالمطّلب و حضرت ابوطالب و حضرت خديجه و حضرت عبدمناف و محلّ تولد حضرت فاطمه و خانة حضرت امير المؤمنين ـ سلام الله عليهم اجمعين ـ نيز زيارت شده و مطوّف مکه يک طاقه شال و ده ليره و به خواجه‌هاي مکه ده ليره و به اکام ( عکام ) و عمله‌جات ده ليره و يک طاقه شال ، براي . . . [ 185 ] باشي دو طاقه شال و ده ليره و به علي آقا حمله دار شيرازي ساکن شام سواي يک صد و بيست ليره که بابت کرايه داده شده ، يک طاق شال هفتاد تومان به عنوان خلعت داده شد .

بيست و دوم شهر ذي حجة‌ الحرام با يک دسته حجاج از مکة معظمه ـ زادهاالله شرفاًـ حرکت نموده ، يک روز و يک شب در راه بوده ، روز دوم ، سه ساعت به غروب مانده ، به احتمال خوف از قطّاع الطريق عرب به جده رسيديم و حال آن که ملکة هنديه در اين حمل همراه بود . در سر جميع قلّه هاي کوه و در چند نقطه نيز سرباز حاضر نموده و مستحفظ قرار داده بودند . معهذا براي حجاج نيمه جاني از خوف اشرار عرب باقي مانده بود . دو نفر هم جنازه در کنار معبر افتاده بود که بر حسب ظاهر دوـ سه روز بود کشته بودند .

حقيقت ، از ينبوع الي مدينه و مکه و جده ، نهايتِ اضطراب براي عموم حجاج حاصل بود و احدي خود را صاحب جان و مال از حجاج نمي‌دانست و حالا که به جده رسيده‌ايم ، با اين که به کشتي مي بايد نشست و بيم غرق هم در مقابل است ، مثل اين مي‌ماند که از زندان مستخلص شده‌ايم ! با آن که خودم با هفت نفري که همراه بود ، دو هزار و پانصد تومان از ينبوع الي جده پول داده‌ام و حالا براي نشستن محتاج به قرض شده ، براي آن که سه طاقه شال کشميري و شيرواني و ده طاقه شال کرماني و دو فرد قاليچة اعلا به عنوان تعارف و خلعت در ينبوع الي جدّه داده‌ام . معهذا به اندازه‌اي سختي کشيده شده ، جهت قطّاع الطريق که ما فوقي بر آن متصور نيست .

بعد از ورود به جده ، تلگرافي از جناب مستطاب اجلّ اکرم افخم مشير الدوله براي ابتياع نمودن دو نفر خواجه کوچک حسب الأمر رسيده است . به دعاي ذات مقدس همايون ملوکانه ـ ارواحناه فداه ـ که ماية زندگاني و رفاهيت حال عموم چاکران و خاصه اهالي ايران مي‌باشد ، اشتغال ورزيد . و پس از آن ، به استحضار جناب مجدالدوله و ناظم خلوت به تفحّص برآمدم . معلوم شد به واسطة قدغن انگليس ، سياه از کنيز و خواجه نياورده‌اند . و از کشتي‌ها رد نمي‌دادند بلکه ان شاء الله در اسلامبول به توسط و استحضار جناب ارفع الدوله ، سفير اسلامبول اين خدمت انجام پذيرد .

[ در قرنطينه طور سينا ]

در جده ، کشتي يکسره الي اسلامبول کرايه شده ، به هشتاد و هشت ليره ، بعد از آمدن به کشتي ، شش ليره هم اجزاء کشتي ، براي جاي آشپزخانه گرفتند . دو شب در روي آب خوابيده شد تا به طور سينا آمديم . در طور سينا حکيم آمده ، اهالي کشتي را براي اشخاصي که در قمره اوّل کشتي سکونت داشتند پياده نموده ، به قرنطينه طور سينا برده و در آنجا قريب دو هزار باب چادر زده بودند که اهالي کشتي‌هايي که متواتراً از حجاج مي‌رسيدند ، پياده نموده ، به قرانطينه مي‌بردند و هر کشتي اهالي آن را چهار شبانه روز در قرنطينه نگاه مي‌داشتند ؛ چنان چه اين کشتي که ماها در آن بوديم ، چهار روز اهالي آن را نگاه داشته و ماها در کشتي که در روي آب لنگر انداخته ، اقامت نموده ، معطّل و انتظار مرخّصي واجازة رفتن کشتي به طرف اسلامبول داشتيم .

چون از کاپيتان اين کشتي ، در دادنِ جا ، خيلي اظهار انسانيت شد ، يک حلقة انگشتر فيروزة بسيار خوب که در اطراف آن الماس ريزه نصب نموده بودند و هشتاد تومان متجاوز قيمت آن ، به کاپيتان کشتي دادم .

در روز اوّل و دويم که کشتي در طور سينا لنگر انداخته ، بادي در روي دريا مي‌آمد و موج‌ها بلند مي‌شد که زَهره آب مي‌گرديد ، بعد از دو شبانه روز في الجمله باد آرام گرفت و شکر حضرت معبود يزدان به تقديم آمد .

يک روز به مرخصي حجاج از قرنطينه مانده ، يک نفر دکتر انگليس با سه ـ چهار نفر اجزاء به کشتي [ آمد و ] خدام کشتي را نيز به قرنطينه فرستاد و از آدم‌هاي قمرة اوّل مرا با افخم السلطنه و حرمة السلطنه و يک نفر خدمة زنانه را به هزار لَيتَ و لَعَلَّ در کشتي گذاشته ، چهار نفر نوکر مرا به قرنطينه فرستاد و جنابان مجدالدوله و ناظم خلوت را در کشتي گذاشته ، امجد السلطان پسر مجدالدوله و ساعد همايون و دو نفر نوکر مجدالدوله ، دو نفر نوکر ناظم خلوت را نيز به قرنطينه فرستاد . مختصر اين است يک روز و يک شب هم در کشتي بدون آدم و خدمتکار در کشتي مانده و خدمت خودمان را [ 13 ] خودمان مي‌نموديم . و همين قدر متشکر بوديم که ماها را به قرنطينه نبرده و لخت ننموده و الاّ تب عارض مي‌شد . در هر صورت سه ليره هم پول قرنطينه دستي گرفته و هشت عدد نوشتة قرنطينه به خودم و همراهان داده و صبح روز پنجم قرنطينة عموم حجاج اين کشتي که از پانصد نفر متجاوز بودند ، مرخص نمودند که کشتي حرکت نموده برود . روز پنجم کشتي حرکت نموده ، به طرف ازمير ، ولي پنج روزي که در راه بوديم دريا متلاطم و حجاج به واسطة تلاطم عموماً بدحال و همه را قي مي کردند و پنج نفر از حجاج که مريض بودند وفات نموده ، آن ها را بعد از غسل و کفن به دريا انداختند . پس از رسيدن به هورلا ، نزديکِ ازمير ، کشتي را براي قرنطينه نگاه داشته ، اهالي کشتي را سواي قمره نشين هاي درجة اوّل پياده نموده و قرنطينه برده ، چهل و هشت ساعت نگاه داشته ، روز عاشورا آن ها را مرخص نمودند که وقت ظهر کشتي حرکت نموده ، به طرف ازمير برود .

يک روز قبل از حرکت ، حکيم حافظ الصحه ، که دراين قرنطينه گذاشته بودند ، با اجزاءش به کشتي آمده ، يک ساعت اهالي قمرة اوّل ، که ماها بوديم ، ملاقات نموده و دو ليره که حق قرنطينة خود بنده و همراهان بودند ، اخذ نموده ، نوشته قرنطينه داده و از ساير حجاج قمرة اوّل نيز حقوق قرنطينه هر يک را گرفته معاودت کردند تا اينجا به اين نحو گذشت . تا بعد چه پيش آيد ! و جرأت نشستن در قايق ننموده ، سه ليره داده ، پرکاس حاضر نمودند و در آن نشسته با جناب حاجي ناظم خلوت و حاجي افخم السلطنه و همراهان به سلامت وارد اسکله وپياده شديم .

در آنجا جناب صفاء الملک مستشار سفارت و حاجي ميرزا موسي خان منشي باشي و ساير اجزاء سفارت از قوبس و غيره و کالسکه حاضر نموده بودند ، به سفارت تقدير الهي چه باشد .

[ در استانبول ]

مجملاً اين است : هيجده شبانه روز روي آب بوديم تا به اسلامبول رسيديم . چون اين کشتي به قدر نيم فرسنگ از اسکله دور ايستاد و دريا هم متلاطم رفتيم و حاجيه حرمة السلطنه و کلفت و نوکر ما را که کالسکه و گاري براي حمله اثقال کرايه نموده بودم ، به خانه‌هاي آقا سيد حسين و آقا سيد حسن که از اهل تبريز و در اسلامبول سکونت دارند و به ده ليره مشهدي ميررحيم تاجر ، مشهور به گلابي که در خان والده تجارت مي‌نمايد و با بنده طرف داد و ستد بود ، کرايه کرده بود فرستادم .

در سفارت ، بعد از صرف چاي مراجعت به خانه‌اي که کرايه نموده بودند کرده ، عصر آن روز مستشار و اجزاي‌ سفارت ، که مِن جمله پسر حاجي موسي خان مؤتمن نظام بود آمده ، ديدن کردند . تجار ديگر از اهل آذربايجان ساکن اسلامبول آمده ديدن نمودند . روز بعد ، تذکره‌هاي ايران به مستشار داده شدکه نزد وزير مختار دولت بهية روسيه بفرستد که تذکرة جديدي براي گذشتن از درياي قرادانگيز ونبردن ماها به قرنطينة روسيه ، که در کفه به جهت حجاج معين نموده‌اند ، بدهند . بعد از سؤال و جواب هاي زياد ، راضي شدند که سند نبردن در قرنطينه بدهند وچون بندگان اعلي حضرت ظلّ اللهي ـ ارواحناه فداه ـ دو نفر خواجه تلگرافاً فرمايش فرموده بودند که در جده ابتياع کنم و در آنجا آنچه تجسّس شد ، به واسطة قدغن دولت انگليس دو سال بود که نمي آوردند و از آنجا يأس بهم رسيد .

در اسلامبول به شارژدافر اظهار کردم که چون در اسلامبول بصيرت از همه چيز دارند و تجار ايراني با آن ها آميزش و سروکار دارند ، محرمانه بلکه ابتياع و پولش را بدهم و خواجه‌ها را هم به سفارت بدهم که آن ها را به هر تدبير شد به ايران برسانند . چند روز معطل شدم . عاقبت مستشار پيغام داد که عجالتاً هر جا تفحّص شد براي خواجه پيدا نمي‌شود . لابداً مشهدي مير رحيم تاجر را با مستشار [ 14 ] موجه ثلاثه [ ظ ] که هر ساعت که مستشار ، خواجه به دست آورد ، قيمت آن هرچه باشد الي يک هزار تومان و يک هزار و پانصد تومان داده و خواجه را پس از گرفتن تحويل سفارت بنمايند که جناب سفير روانة ايران کنند . در اين فقره که في الجمله اطمينان حاصل شد ، روز چهارشنبه 19 ، با کشتي پُسته که مي گويند ، چهار روز به باطوم مي‌رود سوار شده روانه شديم با جناب حاجي ناظم خلوت ، اما جناب حاجي مجدالدوله عجله نمودند و روز شنبه چهار روز قبل از حرکت ماها ، عازم شدند . غالباً در اين سفر رسمشان اين طور بود که شرايط رفيق راهي را کمتر ملاحظه مي‌نمودند .

عصر روز چهارشنبه 19 ، کشتي حرکت نموده ، روز جمعه 21 ، دو ساعت به صبح مانده درکنار سامسوم اسکله کرده بار و اشخاصي که به سامسوم رفتني بودند ، از کشتي پياده شده رفتند . در حقيقت يک روز و نصف و دو شب در روي دريا کشتي حرکت نمود تا به سامسوم رسيديم ، ولي بحمدالله در اين دو شبانه روز کشتي بسيار آرام و بي‌تلاطم حرکت نمود . خداوند ان شاء‌الله تفضّل فرمايد که الي باطوم هم به همين قسم دريا آرام باشد . از ظهر روز جمعه 21 هم باز کشتي حرکت نموده الي چهار ساعت به صبح شنبه22 ، به طرابزن رسيده ، باز کشتي اسکله نموده ، لنگر انداخت و مشغول دادن بار به قايق ها شدند که به طرابزن ببرند . چند نفري از مرد و زنِ ارامنه ، که در سامسوم به کشتي آمده سوار شده بودند ، در طرابزن پياده شده رفتند و الحمدلله والمنّه ديروز و ديشب و امروز که کشتي به اينجا رسيد ، دريا تلاطمي ننموده تا به آنجا به خوبي رسيد . اميدوارم از عصر امروز هم که کشتي به طرف باطوم حرکت خواهد نمود ، دريا به همين آرامي باشد که بي تلاطم و فرتنه به باطوم به سلامت برسيم ، ولي از اتفاق ، يک کشتي که در مقابلِ همين کشتي که ماها نشسته بوديم و در طرابزن اسکله نموده بود ، گردش کرده آمد به اين کشتي چسبيد . خداوند تفضّل فرمود که روز بود و هر دو کشتي اسکله نموده در حرکت نبود که به کشتي‌ها آسيبي برسد . عمله‌جات هر دو کشتي اتفاق نموده ، دوـ سه ساعت اوقات صرف کرده ، کشتي ها را از يکديگر جدا نمودند .

مجملاً اين است که کشتي شب حرکت نموده ، سه ساعت از روز گذشته به باطوم رسيديم . قنسول باطوم پس از يک ساعت به کشتي آمد و تذکره‌هاي ما را داده از جانب دولت روس امضا نموده ، قول کشيده و بارهاي ما را بدون آن که بازکنند رييس گمرک‌خانة روسيه هم به کشتي آمده بود ، کمال معقوليت را متعرّض نشده ، به منزلي که در باطوم معين شده بود بردند و خودِ من هم در کشتي سوار به قايق نشسته با قونسول باطوم و به اصرار و اظهار قونسول مرا با حرمة السلطنه و خدمة ايشان با حاجي بشرخان به منزل قونسول رفتيم و شب را در آنجا نموده ، صبح روز دوشنبه 24 شهر محرّم ، دو ساعت از روز گذشته ، به ماشين خانه با قونسول باطوم رفتيم و 25 ليره داده ، به جهت خودمان و بارهايي که داشتيم داده ، سه ساعت از روز مزبور گذشته با قونسول وداع نموده ، ماشين حرکت نمود .

[ ورود به بادکوبه ]

آن روز و شبِ دوشنبه الي سه ساعت به غروب سه شنبه 25 مانده ، وارد بادکوبه شديم که سي ساعت در راه بوديم . از باطوم الي بادکوبه وقت پياده شدن از شمندفر ، اجزاي‌ قونسولگري بادکوبه حاضر شده بودند ، به ميهمان‌خانة مسلمان‌ها که جاي بسيار خوبي بود رفته منزل نموديم . جناب حاجي ناظم خلوت هم از اسلامبول با من رفيق سفر شده بود . همراه بنده به همين ميهمان‌خانه آمد . يک ساعت بعد از اقامت در ميهمان‌خانه ، جناب اجل حاجي مجدالدوله آمدند ديدن و قونسول بادکوبه پسر مرحوم حکيم الممالک نيز آمدند ، ولي جناب حاجي مجدالدوله چون چهار روز قبل از ماها به بادکوبه رسيده بودند و کشتي براي رفتن به طرف رشت گرفته بودند با آن که باد تند مي‌آمد وداع نموده ، عازم شدند ولي خيال بنده اين شد [ 15 ] که ان شاء‌الله تعالي روز پنج شنبه 27 شهر حال که محرّم الحرام است و موقع حرکت کشتي پُستي از بادکوبه به رشت مي‌باشد ، خداوند تفضّل فرمايد که باد قدري آرام بگيرد کرايه نموده ، از بادکوبه به رشت برويم تا مشيّت حضرت قادر متعال به چه تعلّق پذيرفته باشد .

اميدوار به رحمت حضرت پروردگار هستيم که چنان چه در اين سفر از خطرات عظيمه مستخلص فرمود ، از اين دريا هم به سلامت بگذريم .

سه ساعت از شب جمعه 29 گذشته کشتي بناي حرکت گذاشته ، سه ساعت از روزگذشته ، محاذيي لنکران ايستاد ، لنگر انداخت که 12 ساعت از بادکوبه الي لنکران کشتي حرکت مي نمود تا به لنکران .

کرايه ميهمان‌خانة مسلمان‌ها که اقامت شده ، چهار ليره و کراية کشتي ، که از اسباب چادر وغيره همراه داشتم ، سيزده ليره داده شد وقونسول بادکوبه الي سه ساعت از شب گذشته ، که کشتي مي‌خواست حرکت کند در کشتي بود . زمان حرکت ، وداع نموده رفت . به آدم قونسول که تذکرة ما را برده به گماشتگان روسيه ثبت کنند ، يک اشرفي دوتوماني و به سيد نقيب بادکوبه که به کشتي آمده ، يک اشرفي داده و . . . . [ 186 ] ديگرکه آمده بودند داده شد . به پيشخدمت‌هاي ميهمان‌خانة بادکوبه يک تومان انعام داده شد . به نايب الحکومة انزلي هم تلگراف نمودم که پرکاس يا کشتي دولتي ايران را در انزلي ، که ديگر اين کشتي پُستي به جهت عميق نبودن دريا پيش تر نمي رود ، حاضر کنند که بعد از پياده شدن از کشتي ، ان شاء‌الله تعالي با جناب ناظم خلوت و افخم السلطنه و ساير همراهان نشسته به آستارا و از آنجا به پيره بازار برويم .

با آن که کمال خوف از اين دريا داشتم ، به تفضّل خداوند متعال ، در مدت دو شب و يک روز دريا ابداً تلاطم ننمود و صبح شنبه 21 ، به قرب انزلي رسيديم . کشتي ايستاد و در اين بين پرکاس دولتي را آوردند . معين ديوان نايب الحکومة آستارا با نواب منوچهر ميرزا ، که از جانب موسيو نوز مأمور انزلي شد ، ايشان نيز حضور به هم رساندند و پذيرايي کردند . به کاپيتان پرکاس ده تومان و دو نفر که با پرکاس آمده دو اشرفي انعام داده شد . در مقابل گمرک آستارا دو نفر از فرنگي‌هايي که رييس گمرک خانة آنجا باشند آمده ديدن نموده ، بارها نيز تفتيش نمودند . ديدند چيزي که قابل گمرک گرفتن باشد به همراه نبود . با کمال معقوليت و مهرباني خداحافظي کرده رفتند . باز پرکاس حرکت نمود ، به قدر يک ساعت حرکت نمود تا به دهنة رودخانه رسيديم . در آنجا سه عدد قايق حاضر نموده بودند . به قايق سوار شده يک ساعت قايق‌چي‌ها پارو مي زدند . بعد که به رودخانه رسيديم . قايقچي ها طناب‌هاي چند به دکل قايق بسته خودشان به کنار رودخانه رفتند و آن طناب ها را مي کشيدند تا بعد از يک ساعت که پيره بازار رسيده پياده شديم . به قايق‌چي‌ها شش تومان و به کنار رودي‌ها سه تومان انعام داده شد ، و جناب حاجي . . . . [ 187 ] برادر کوچک جناب حاجي سيد رضي که از آستارا . . . . شده بود ديدم ايستاده‌اند . معلوم شد به استقبال آمده بود با دو يدک و چند رأس اسب سواري . به ايشان گفتم حاجت سوار شدن اسب ندارم . سه دستگاه درشکه کرايه که در پيره بازار حاضر بود سوار شده با برادر جناب حاجي سيد رضي به خانه حاج معزّي اليه وارد شديم و به درشکه‌هاي کرايه سه تومان داديم . پنج ساعت به غروب مانده بود ، ناهاري حاضر نموده بودند ، صرف و شکر حضرت معبود متعال به تقديم آمد . سجدة شکر کردم که الحمد لله از دريا به خوبي گذشتيم . جناب حاجي ناظم خلوت هم به خانة جناب ميرزا نورالله خان پيشکار رشت رفت . بعد از صرف ناهار تلگرافي به جناب مستطاب اجل مشير السلطنه وزير ماليه و تلگرافي به جناب فرزندي ثقة السلطنه نموده ، ورود خود را [ 16 ] به رشت به سلامتي با همة همراهان و اقامت دو روزه و عازم شدن بعد از دو روز اطلاع داده شد .

جناب حاجي مجدالدوله ، همان طورکه از بادکوبه دو روز پيش [ راه ] افتاد در رشت هم همان روز ورودِ بنده حرکت به طرف دارالخلافه نمودند . من هم دادم به چاپارخانه سه دستگاه از کالسکه و دليجان و گاري مبلغ دويست تومان کرايه نمودند که ان شاء‌الله دوشنبه غرّة شهر صفر از شهر رشت حرکت کنم و يک زوج يخدان که ملبوس و چهار طاقه شال کشميري و دو طاقه کرماني و يک طاقه اميري اعلي و لباس‌هاي حرمة السلطنه و دوازده قاليچة اعلي و پاره‌اي اسباب ديگر که پول چاپاري حمل نمودن لزومي نداشت و سه باب چادر دوديرکي و قلندري کتان گلدار و چادر قلندري کتان ساده و شش خوب [ ؟ ] در خانة جناب حاجي سيد گذاشته شد که اخوان ايشان با مکاري روانه کنند و جناب حاجي ناظم خلوت هم چون در چاپارخانه روز دوشنبه و موقع حرکت پست بود ، عذر رييس چاپار اين شد که زياده از چهار دستگاه مال ندارم . قرار شد يک روز بعد از حرکت بنده [ عازم ] طهران بشود .

از علما و اعيان ، جناب شريعتمدار و جناب ميرزا نورالله خان پيشکار و پسر مرحوم حاجي ميرزا علي پسر حاجي ميرزا مسعود که کارگزاري رشت به عهدة او محوّل است ، آمده ديدن نمودند ، با چند نفر از تجار و غيره که آشنايي داشتند . خداوند ـ ان‌شاء‌الله تعالي ـ تفضّل فرمايد که به سلامتي به طهران برسيم و اَحياء‌ را به صحت ملاقات کنيم .

روز دوشنبه ، غرّة شهر صفر ، بعد از ظهر از خانه‌هاي جناب حاجي سيد رضي با اخوانشان وداع نموديم ، قريب به غروب به رستم آباد که پنج فرسخي شهر رشت مي‌باشد رسيديم . به جهت آن که از رشت تا آنجا راه شوسه خيلي بد و مغشوش از گِل و آب بود ، اما از آن به بعد راه ها عيبي نداشت و در همه جا سنگتراش و عمله با مهندسين مشغول وسعت دادن راه بودند ، لکن حقيقت از ديدن فرودگاه ها [ پرتگاه ها ] زَهرة انساني مي‌ترکد .

سه روز ، در روز پنج شنبه ، 4 صفر ـ ان شاء‌الله تعالي ـ از اين ميهمان‌خانة بيک کندي به قزوين وارد خواهم شد . از دو فرسخي به بيک کندي مانده ، آن درّه‌ها کم کم تمام شده ، به زمين مسطّح رسيدند ؛ و در بيک کندي مانده و با آن که شام را پيش خودم طبخ نموده ؛ از برنج و روغن و قند و چاي و غيره ، براي همه طبخ غذا و بخاري و ذغال سماور و اقامت يک شب در آنجا ، چهار تومان داده شده ، صبح سوار شده و ناهار وارد قزوين در عمارات ديواني گرديديم . جناب اجل ، ميرزا صالح خان سردار امجد ، حاکم قزوين کالسکه و يدک و چند نفر فرستاده بودند .

مختصر اين است که چهار روز و سه شب در راه رشت بوديم . در قزوين براي عوض نمودن اسب چاپاري با کالسکه ها و گاري نزد رييس چاپارخانة آنجا فرستاده بود و پيغام داده بود که حضرت اقدس ارفع امجد والا وليعهد گردون مهد چون از دارالخلافه اعلام شده که شنبه 6 شهر صفر از آنجا حرکت خواهيم فرمود ، اگر الآن از اينجا شما حرکت نکنيد فردا مال‌هاي چاپارخانه را براي ملتزمين رکاب مبارک حضرت اقدس خواهند برد و يک هفته در اينجا مي بايد اقامت کنيد تا مال‌ها برسد . به اين جهت ناهار صرف ، نماز ظهر و عصر خوانده با جناب سردار وداع نموده ، عازم شديم و الي پنج ساعت از شب گذشته به مهمان‌خانه هاي حصارک خود را رسانيدم و صبح جمعه 5 ، سه ساعت از روز مزبور گذشته ، به ميهمانخانة شاه آباد وارد گرديده ، ناهار صرف و نماز ظهر و عصر خوانده و سجدة شکر حضرت قادر متعال به تقديم آمده ، عازم شهر طهران شديم .

در بين راه شاه آباد ، حضرات مستقبلين که جنابان ثقة‌ السلطنه و مشير نظام [ 188 ] واعزاز الدوله ومستوفي نظام رسيدند . روي فرزندان را بوسيده و شکر حضرت ذوالجلال را به جاي آورده روانه شدم .

همين که به امامزاده حسن رسيديم ، جناب مستطاب اجلّ اکرم آقاي مشير السلطنه [ 189 ] وجناب اجل موثق الملک و جناب بديع الملک و حاجي سيد رضي و جناب سلطان الواعظين و امير الأمراء‌ قلي خان امير تومان و جناب نعيم السلطنه و جناب امين حضرت و نواده‌ها و غيره و غيره که در آنجا انتظار داشتند ، همه را به تفضّل خداوند متعال صحيحاً سالماً ملاقات کرده ، زبانم به اين فقرات گويا شد : « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُور » [ 190 ]

پس از ساعتي مکث ، از آنجا که قريب دو ساعت به غروب مانده بود ، با جناب مستطاب اجل ، آقاي مشير السلطنه در کالسکه نشسته و حضرات آقايان هم هر يک در کالسکه هاي خودشان روانة شهر شديم و به خانة خود وارد گرديديم و از سلامتي اقارب و از اين که خودم هم به صحت از اين سفر دور مراجعت نموده ، همه را به دلخوشي ملاقات کردم ، به درگاه حضرت رب العزّه متشکّر شدم . حمداً لله ، فثمّ حمداً لله .

فرداي آن روز در دوشان تپه ، که موکب مسعود همايوني در آنجا نزول اجلال داشت رفته ، شرفياب خاک پاي مقدس همايون ظل اللهي ـ اروحناه فداه ـ شده ، تقبيل خاک پاي مبارک را نمودم و اظهار کمال مرحمت را فرمودند و مستظهراً مراجعت به شهر شده ، مشغول پذيرايي آقايان علماي اعلام ـ کثّر الله أمثالهم ـ و وزراي عظام و آقايان و دوستان گرديدم و پس از دو روز ، که يک زوج طپانچة هشت تيره ، که از اسلحه هاي ممتاز تازه درآمدة فرنگستان و پاره‌اي از ظروف کار ژاپون و شال شيرواني اعلي ، که هر يک در جاي خود ممتاز ، که سوغات مکة معظمه ـ زادها الله شرفاًـ بود به عنوان سوغات تقديم حضور باهرُ النور همايون ملوکانه ـ ارواحناه فداه ـ با فرزندان « ثقه السلطنه و » اعزاز الدوله شده ، به اين نحو در فوق عريضه به دستخط همايون نمط شرف اصدار يافته بود .

مدير الدوله ! عريضة شما را ملاحظه نموديم . ان شاء‌الله حج شما قبول و دعاهايي که مي دانم قبلاً به ما کرده‌ايد مقبول است . حقيقتاً جاي شما در اين مدت در حضور خالي بود . ثقة السلطنه و اعزاز الدوله در غياب شما خوب خدمت مي کردند . کمال رضايت را از خدمات آن ها داريم . به شما هم کمال التفات را داريم . اشيايي که به رسم سوغات فرستاده بود [ يد ] رسيد . بسيار مستحسن و پسنديده افتاد . شهر صفر المظفر 1322

بعد از زيارتِ اين دستخط ملوکانة پادشاهانه ـ ارواحناه فداه ـ ماية کمال استظهار و تشکر عموماً گرديد .

خداوند متعال ظلّ طويل شاهنشاه ـ ارواحناه فداه ـ را بر مفارق عموم چاکران و اهالي مستدام بدارد بربّ العباد و بحقّ محمد ـ صلّي الله عليه و ائمة طاهرين و اولاده الامجاد سلام الله عليهم اجمعين .

اين صورت سفرنامه مکه معظمه است که تحرير شد . 1 شهر صفر المظفر 1323

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

پي‌نوشت‌ها:

[168] . مرآت الوقايع، (چاپ ميراث مکتوب، 1386) ص 85

[169] . مرآت، ص126

[170] . مرآت الوقايع ، ص578

[171] . مرآت الوقايع ، ص740

[172] . مرآت الوقايع، ص782

[173] . مرآت الوقايع، ص908

[174] . مرآت، ص 496

[175] . جاي يک کلمه در اصل سفيد است.

[176] . دو کلمه ناخوانا شايد:‌[نمره اول]

[177] . يک کلمه ناخوانا.

[178] . يک کلمه ناخوانا.

[179] . به اندازه يک کلمه سفيد.

[180] . خوراکي حدسي است. شايد:‌ فواکه.

[181] . يک کلمه ناخوانا.

[182] . «يکي» حدسي است.

[183] . به اندازه دو کلمه ناخوانا.

[184] . يک کلمه ناخوانا.

[185] . يک کلمه ناخوانا.

[186] . يک کلمه ناخوانا.

[187] . يک کلمه ناخوانا.

[188] . كپي ما کمرنگ بود و اين اسم ناخوانا. بنابراين حدسي است. مشير نظام يکي از فرزندان مدير الدوله است.

[189] . مشير السلطنه برادر مؤلف، که مدت ها وزير داخله، عدليه و ماليه بود. بنگريد:‌ مرآت الوقايع مظفري: 1359

[190] . فاطر : 43